حرکت عرفانی

استاد محمد علی طاهری
بنیانگذار طب مکمل فرا درمانی و نویسنده کتاب انسان از منظری دیگر

قسمت بیست و دوم

عوامل و انگیزه های متنوع سیر و سلوک در مسیر حق، آدمی را به تجارب تعالی بخشی می رساند که ایمان قلبی را می افزاید و به پیام قرآنی «یا ایها الذین امنوا، امنوا» پاسخ مثبت می دهد. این نوشتار، به بررسی اجمالی این حرکت می پردازد

حرکت عرفانی

سیر وسلوک عرفانی را که به طور معمول با اصطلاح «عرفان عملی» شناخته می شود، می توان «حرکت عرفانی» نامید و خصوصیات آن را بررسی کرد. منظور از این حرکت، نوعی تحول است و حرکت عرفانی به معنای «تحول عرفانی» به کار می رود. چنین تحولی، رسیدن به اشراق و روشن بینی و درک رموز هستی و همچنین، ارتقا در ابعاد مختلف وجودی (ظرفیتی، شخصیتی و ...) است.

شناسایی هستی و اسرار آن به دو صورت امکان دارد که یکی دست یافتن به شناخت حسی، عقلی و ... بر پله عقل و دیگری رسیدن به درکی فراتر از شناخت حسی، عقلی و ... بر پله عشق است. برای آشنایی بیشتر با هر یک از پله عقل و عشق و بررسی نقش آن ها در عرفان، می توان ویژگی های آن دو را با هم مقایسه کرد:

ـ بر پله عقل ابزارهایی وجود دارد که می توان آن ها را به دو دسته ابزارهای اصلی و واسطه ای تقسیم کرد. ابزارهای اصلی ابزارهایی هستند که به طور مستقیم موجب شناخت عقلانی و طراحی برنامه های زندگی می شوند.

این ابزارها عبارتند از: «دلیل و استدلال»، «علم و دانش»، «فن و تکنیک»، «راه و روش» و «تفکر و تعقل». ابزارهای دیگر پله عقل مانند «تخیل و تصور»، «سعی و کوشش»، «اراده و خواست»، «تلقین و تکرار»، «ذکر و مانترا» و «پند و نصیحت» ابزارهایی در خدمت ابزارهای اصلی پله عقل هستند که به همین دلیل، واسطه ای محسوب می شوند.

اما رویدادها و پدیده هایی مانند «ذوق و شوق»، «حیرت و تعجب»، «شور و هیجان»، «علاقه و توجه»، «وجد وسرور»، «مهر و محبت»، «ایثار و فداکاری» و همچنین «ادراک و اشراق» که بر پله عشق تحقق پیدا می کنند، وابسته به هیچ ابزاری نیستند و می توان گفت هر یک از پدیده های پله عشق به طور خودجوش ایجاد می شود.

به بیان دیگر، بر خلاف پله عقل، بر پله عشق، هیچ گونه ابزاری وجود ندارد و هیچ یک از تجاربی که بر این پله روی می دهد، با اراده فرد به دست نمی آید.

یعنی، هیچ یک از ابزارهای پله عقل در قلمرو عشق کاربردی ندارند.

قلمرو عشق، قلمرو دل است و دل، پذیرای فن و تکنیک و ... نیست. برای مثال، با فن و تکنیک، علم و دانش و یا تفکر و تعقل نمی توان در کسی ایجاد ذوق کرد تا شعری بسراید، شور و شوقی بیابد و یا به حیرت و تعجب دست یابد.

همچنین، عاشق شدن یا دریافت الهام، با سعی و کوشش حاصل نمی شود.

آنان که راه عشق سپردند پیش از این
شبگیر کرده اند؛ به ایشان نمی رسیم
ایشان مقیم در حرم وصل مانده اند
ما سعی می کنیم و به دربان نمی رسیم
«عبید زاکانی»

۲ـ یکی از خصوصیات عقل، منفعت طلبی است؛ در حالی که عشق، خودجوش است و منفعت جویی در آن وجود ندارد.

در چار سوی عقل غم سود و زیان است
در حلقه ی عشاق به جز امن و امان نیست
«قاسم انوار»

۳ـ عقل محدودیت هایی دارد که باعث می شود تجارب عمیق و گسترده حوزه عشق را انکار کند.

عقل گوید شش جهت حد است و بیرون راه نیست
عشق گوید راه هست و رفته ام من بارها
«مولانا»

۴ـ به کمک ابزارهای موجود بر پله عقل، می توان شناختی را که بر این پله به دست می آید، تعریف کرد و شرح و توضیح داد. بر پله عشق نه این ابزارها به کار می آید و نه شناخت قابل توصیفی وجود دارد. پله عشق، پله درک است؛ نه شناخت. آنچه بر پله عشق درک می شود، تجربه ای کاملا شخصی است که قابل تعریف و توصیف نیست.

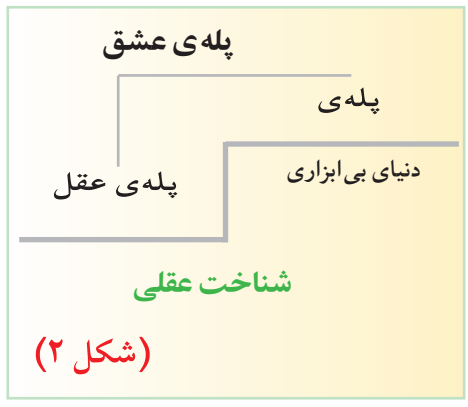

رشد انسان در مسیر کمال مستلزم در پیش گرفتن راه و روش ها و رعایت فرامینی است که آفریننده او از طریق هزاران پیامبر و رهبر آسمانی در اختیار وی گذاشته

در حریم عشق نتوان زد دم از گفت وشنود
زانکه آن جا جمله اعضا چشم باید بود و گوش
«حافظ»

تجربه ای که بر پله عشق حاصل می شود، با کلام قابل انتقال نیست؛ یعنی، برای فردی که به آن نائل می شود، چنان وضوحی دارد که حتی با داشتن بیانی شیوا نیز نمی تواند آن را به همان خوبی که درک کرده است، توصیف کند.

یعنی درکی که بر این پله به دست می آید، از شناختی که بر پله عقل حاصل می شود، برتر و شفاف تر و در وجود فرد اثرگذارتر است و این طور نیست که فقط اطلاعات ذهنی او را افزایش دهد.

گرچه تفسیر زبان روشنگر است
لیک عشق بی زبان روشن تر است
«مولانا»

به همین دلیل، اهل دل می گویند:

بشوی اوراق اگر هم درس مایی
که درس عشق در دفتر نباشد
«حافظ»

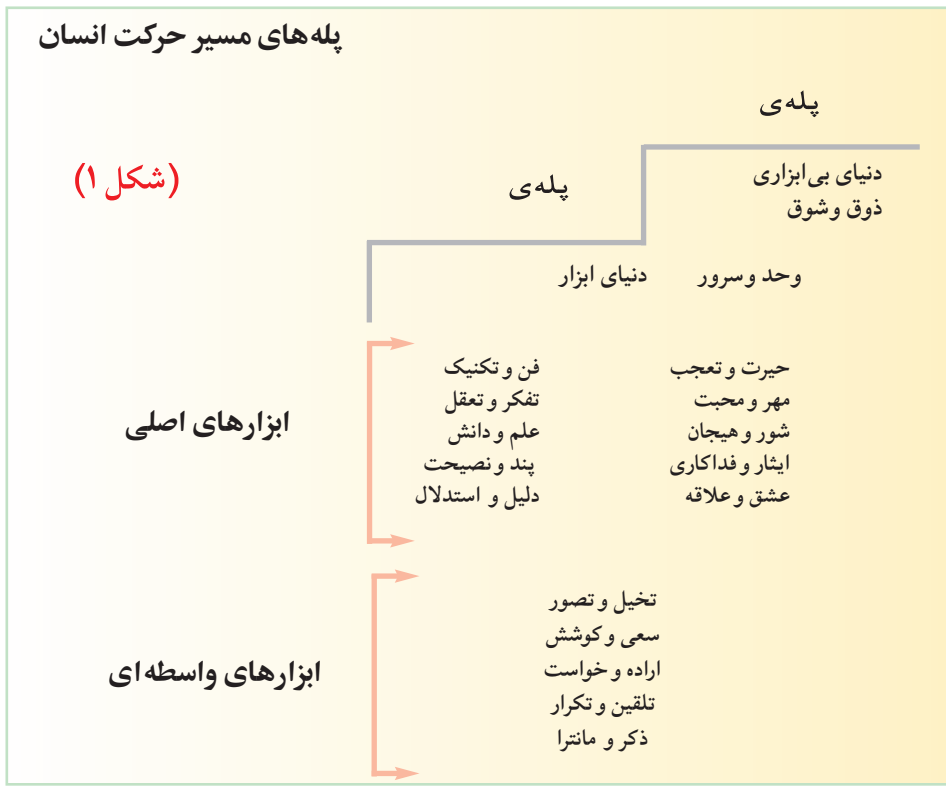

برای توضیح این بیان ناپذیری می توان از یک مثال حسی استفاده کرد. چشیدن طعم یک سیب، یک تجربه شخصی است. کسی که طعم سیب را می چشد، به هیچ وجه قادر نیست که آن طعم را برای دیگران توصیف کند و آن چه را حس کرده است، به آن ها انتقال دهد. او با نهایت سعی خود فقط می تواند به طعمی که چشیده است، اشاره کند و توضیحات وی حقیقت حس او را آشکار نخواهد کرد. در قلمرو عشق نیز نمی توان آن چه تجربه و درک شده است را تشریح کرد و به همین دلیل، نه محبتی که در دل غلیان می کند و حیرتی که فرد را سرگشته می کند، قابل توصیف است و نه چگونگی و جزئیات الهامی که دریافت می شود، امکان تعریف و توضیح دارد.

آن نقطه خاموشی در حرف نمی گنجد
بر طاق فراموشی بگذار کتاب اول
«صائب تبریزی»

۵- مرتبه عشق بالاتر از مرتبه عقل است و فخر خداوند به خلق انسان، به دلیل قابلیت او در زمینه عشق است. برتری مقام عشق نسبت به مقام عقل، از دو نظر قابل بررسی است:

الف) اولین تجلی ذات حق (هیچ قطبی) که موجب پیدایش عالم وجود شد، بر مبنای حب و عشق بوده است؛ نه بر مبنای عقل. یکی از بارزترین ویژگی های عقل، منفعت طلبی است. خداوند نیازمند آفرینش نبوده است و نیست و از عالم وجود سودی نمی برد. از آن جا که عامل متجلی شدن هر چیز در عالم هستی، عشق است، مقام آن از عقل بالاتر است.

ب) انسان با خودشیفتگی در این دنیا متولد می شود و زندگی را آغاز می کند. نشانه خودشیفتگی او این است که از بدو تولد، فقط به رفع نیازهایش اهمیت می دهد و حتی مادر خود را به خاطر خود می خواهد. بنابراین، دوست داشتن او بر پله عشق نیست؛ بلکه نوعی سودجویی و منفعت طلبی است و برای ادامه بقا ابراز می شود. در این مرحله، او رفتاری غریزی دارد؛ اما در ادامه حیات، به ابزارهای پله عقل دست می یابد و از آن ها نیز استفاده می کند؛ تا منافعی را به دست آورد.

نکته مهم این است که وجه تمایز انسان از سایر مخلوقات، برخورداری او از حوزه عشق است. او در مرحله ای پس از به کارگیری عقل، به تجربه عشق می رسد و بدون آن به تعالی نخواهد رسید.

حریم عشق را درگه بسی بالاتر از عقل است
کسی آن آستان بوسد که جان در آستین دارد
«حافظ»

۶- عقل، توانایی برداشت صحیح از عشق را ندارد؛ زیرا در مرتبه پایین تری نسبت به آن قرار دارد و نمی تواند آن چه را مربوط به درجه ای بالاتر است، درک کرده، قبول و توجیه کند. به همین دلیل، رویدادهای مربوط به پله عشق با مخالفت عقل مواجه می شود و برای مثال، ایثار و فداکاری توجیه عاقلانه ای ندارد و عقل آن را رد می کند.

عقل راه نا امیدی کی رود
عشق باشد کان طرف با سر دود
لا ابالی عشق باشد نی خرد
عقل آن جوید کز آن سودی برد
«مولانا»

از منظر عقل، عاشق دیوانه است؛ اما عاشق حقیقی به این دیوانگی می بالد؛ زیرا این دیوانگی به معنای زایل شدن عقل نیست؛ بلکه به معنای فراتر رفتن از عقل است؛ بنابراین، جنونی که عاشق حقیقی دارد، جنون ارزشمندی است و همواره می تواند افزون تر شود.

۷ـ انسان، همواره به هر دو پله عقل و عشق نیازمند است و برخورد او با جهان هستی هم از منظر عقل و هم از منظر عشق انجام می شود. عقل و عشق لازمه یکدیگر بوده، هریک کاربرد خاص خود را دارند و نمی توان ارزش هیچ کدام را نادیده گرفت.

×××

این توضیحات نشان می دهد که عرفان (عامل ارتقای کیفی انسان) بر پله ی عشق تحقق می یابد؛ زیرا الهام و اشراق مربوط به این پله است. عارف بدون به کار بردن هر گونه ابزاری به الهام و ادراک می رسد و سپس نسبت به بیان آن چه برای او روی داده است و حتی نسبت به انتقال دقیق آگاهی به دست آمده، اظهار عجز می کند:

من گنگ خواب دیده و عالم تمام کر
من عاجزم ز گفتن و خلق از شنیدنش
«شمس تبریزی»

اما به دلیل این که رسالت او آگاهی بخشی به دیگران و همراه کردن آن ها با خود (در حرکت عرفانی) است، به ناچار از ابزارهای پله عقل بهره می جوید تا در حد امکان به اطلاعات و معارفی که از آن برخوردار شده است، اشاره کند و اگرچه نمی تواند با بیان نتایج تجربه خود، دیگران را به ادراک آن برساند، سعی می کند که از آگاهی حاصل شده، آن ها را بی نصیب نگذارد. بنابراین، عرفان بر پله عقل نیز جایگاهی پیدا می کند.

به عبارت دیگر، حرکت عرفانی بر پله عشق انجام می شود و نتیجه آن بر پله عقل گزارش می شود. به این ترتیب، می توان گفت که عرفان دو بخش نظری و عملی دارد. جایگاه عرفان عملی (حرکت عرفانی) پله عشق است و جایگاه عرفان نظری، پله عقل. عرفان نظری (که می خواهد انسان را با عظمت وجودش و با مبدأ و مقصدش آشنا کند) محتاج بحث و بررسی و توضیح است و ابزار این روشنگری بر پله عقل موجود است. به بیان دیگر، عرفان نظری بر پله عقل انسان را به سوی باطن و حقیقت جهان هستی سوق می دهد و عرفان عملی بر پله عشق او را با حقیقت و باطن جهان هستی آشنا می کند و با ایجاد تحول درونی تعالی می بخشد.

(شکل ۳)

پله عقل، پایه فهم موضوعات پله عشق بوده، نقش مهمی در کمال انسان ایفا می کند. همچنین، در جای خود توضیح داده خواهد شد که در تحلیل و تأیید الهامات و آگاهی های عرفانی نیز عقل اهمیت ویژه ای دارد و چنین نیست که عارف با دستیابی به پله عشق، از آن بی نیاز شود.

ب) رابطه ی حرکت عرفانی با شریعت و حقیقت

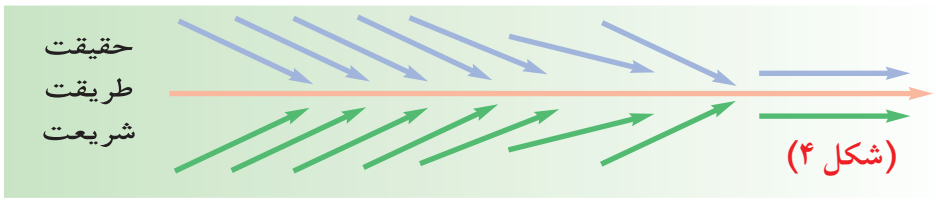

به طور رایج، بستر حرکت در حرکت عرفانی را «طریقت» گویند. به همین دلیل، ابتدا مفهوم «طریقت» مورد بررسی قرار می گیرد:

۱ـ تعریف عام و انسان شمول طریقت: طریقت، همان مسیر زندگی است (خواه انسان بر اساس عقیده و جهان بینی خاصی به طور هدفمند زندگی کند و خواه بی هدف، گذران عمر کند.)

۲ـ تعریف خاص طریقت: طریقت به مسیر زندگی گفته می شود؛ وقتی که بر اساس برنامه خاصی و در جهت هدف خاصی سپری شود.

در این جا دو نکته خاطرنشان می شود:

۱ـ تا پیش از انتخاب هدف و برنامه، مسیر زندگی طی می شود؛ اما در واقع، نوعی سکون وجود دارد.

۲ـ ممکن است محور طریقت خاص کسی شیطان پرستی، خودپرستی و یا خداپرستی باشد. همه این افراد در طریقت خاصی زندگی می کنند.

یعنی، خواه در زندگی جهت صحیح انتخاب شود و چه جهت گمراهی، کسی که به طور هدفمند زندگی خود را سپری می کند، در طریقت خاص است.

۳ـ تعریف عرفانی طریقت: طریقت، به مسیر زندگی گفته می شود؛ در صورتی که در جهت کمال باشد. در این معنای ویژه، «طریقت» بستر حرکت عرفانی است.

حقیقت هر چیزی فلسفه وجودی و یا چرایی و چگونگی آن است. به بیان دیگر، وجه پنهان یا غیب وجود هر چیز، «حقیقت» آن به شمار می رود

در طریقت هرچه پیش سالک آید خیر اوست
در صراط مستقیم ای دل کسی گمراه نیست
«حافظ»

برای این که انسان در گذران زندگی غیر عرفانی خود، متحول شود و در جهت کمال حرکت کند، محرکی لازم است. این محرک، به انسانی که به روزمره گی عادت کرده است، بیداری می بخشد و از آن به بعد، افق جدید و ارزشمندی بر زندگی او می گشاید. یعنی انسان با رسیدن به این بیداری، در طریقت عرفانی گام می گذارد.

این محرک می تواند هریک از «طبیعت»، «شریعت» و «حقیقت» باشد:

۱- طبیعت: جهان هستی، کتاب آیات آشکار الهی است. از میان این آیات، آیاتی که در دسترس هر فرد عادی است و می تواند توجه و تفکر او را برانگیزد، آیاتی مربوط به همین جهان است که اکنون در آن به سر می بریم و به طور نسبی به آن شناخت داریم.

وجود هر تجلی از تجلیات خداوند که در معرض توجه و تفکر انسان قرار گیرد، می تواند اشتیاقی برانگیزد که موجب برقراری ارتباط با خالق آن پدیده و یافتن فلسفه خلقت و جایگاه انسان در هستی باشد.

به عبارت دیگر، توجه به پیچیدگی های آفرینش هر آفریده و ارتباط آن با سایر آفریدگان و مطرح شدن معمای چرایی خلقت، عامل افزایش پرسش ها و کشش هایی است که منجر به ارتباط انسان با مبدأ خلقت می شود و به میزان اشتیاقش، او را از نتیجه این اتصال برخوردار می کند. به این ترتیب، طبیعت می تواند عامل محرکی برای پیمودن طریقت عرفانی واقع شود.

۲ـ شریعت: رشد انسان در مسیر کمال مستلزم در پیش گرفتن راه و روش ها و رعایت فرامینی است که آفریننده او از طریق هزاران پیامبر و رهبر آسمانی در اختیار وی گذاشته، به آن تأکید کرده است. بی شک، طرح عظیم الهی در آفرینش انسان، بدون وجود پیام های این پیام آوران، طرح نتیجه بخشی نبود. بنابراین، ادیان و رمزگشایی از رموز آن ها دارای اهمیتی ویژه است. هر دینی دارای دو بعد ظاهری و باطنی است که ظاهر آن را «شریعت» می گوییم.

به طور معمول، هر فردی پیش از آن که به باطن دین راه یابد، با ظاهر آن یعنی شریعت مواجه می شود. شریعت می تواند انگیزه ای برای راهیابی به باطن دین باشد. در هر صورت، شریعت محرکی برای قدم گذاشتن در طریقت عرفانی است. حتی ممکن است کسی که از دین خاصی تبعیت نمی کند، در مواجهه با یک مراسم مذهبی، به یک بیداری معنوی برسد. این در صورتی است که آن مراسم او را به تفکر وا دارد و تمایل او را به برخورداری از آثار باطنی آن بر انگیزد.

۳- حقیقت: حقیقت هر چیزی فلسفه وجودی و یا چرایی و چگونگی آن است. به بیان دیگر، وجه پنهان یا غیب وجود هر چیز، «حقیقت» آن به شمار می رود. تنها راه دستیابی به حقایق، دریافت وحی و الهام است. حتی برای کسی که هنوز قدم در مسیر عرفان نگذاشته است، امکان دریافت الهام وجود دارد. برای چنین فردی، الهام می تواند محرک مهمی برای آغاز طریقت عرفانی باشد.

خواه محرک بیداری عرفانی، انسان را طوری به تأمل و تفکر وا دارد که در نهایت، به تجربه ادراک و اشراق (بر پله عشق) منجر شود و خواه عامل این بیداری خود ادراک و اشراق باشد، به سالک و سیرکننده «عاشق سالک» می گوییم. عاشق سالک کسی است که تحت کششی آسمانی عرفان را تجربه می کند و هدایت مرحله به مرحله او در طریقت عرفانی، فقط از طریق دریافت آگاهی (بر پله عشق) انجام می شود؛ نه به کمک مرشد و راهنمای دیگری که این وظیفه را به عهده داشته باشد.

اما در صورتی که یک عاشق سالک، به معرفت و شرایطی برسد که موظف به دعوت دیگران به طریقت شود و بتواند فرد یا افراد دیگری را به تجربه ارتباط با خداوند برساند، برای این افراد، نوعی تعالی درونی ایجاد خواهد شد که در هر مرحله، مراتبی از ادراک و اشراق را هم به دنبال خواهد داشت.

چنین اشخاصی که از طریق فرد دیگر و مرحله به مرحله حرکت عرفانی را تجربه می کنند، «سالک عاشق» نامیده می شوند.

وجود انواع مختلفی از سالکان عاشق و عاشقان سالک نشان می دهد که نحوه ورود افراد به دنیای عرفان یکسان نیست. با این حال، قواعد مشترکی در سیر و سلوک همه آن ها وجود دارد. از جمله این که ورود به طریقت، هم عامل برخورداری از حقیقت و هم عامل بهره مندی از شریعت است.

جهان هستی، کتاب آیات آشکار الهی است. از میان این آیات، آیاتی که در دسترس هر فرد عادی است و می تواند توجه و تفکر او را برانگیزد

یعنی در حرکت رو به جلو، همواره انوار حقیقت و کاربرد شریعت بیشتر آشکار می شود.
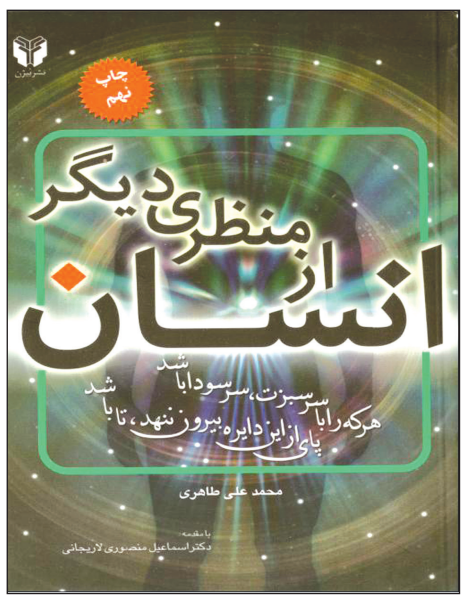
همچنین، در بستر «طریقت»، شریعت و حقیقت به گره گشایی از یکدیگر کمک می کنند و رابطه دو طرفه میان آن ها چنان تقویت می شود که در مرحله ای از حرکت عرفانی، طریقت، شریعت و حقیقت به طور کامل بر هم منطبق می شوند. این رابطه در شکل زیر نشان داده شده است.